

## مقدمه :

هر پیامبری برای اثبات پیامبری خود معجزه یا معجزاتی داشته است. واژه «معجزه» به معنی: "ناتوان کننده" است. و به معجزات انبیاء به این خاطر معجزه اطلاق شده که "دیگران نمی توانسته اند مانند آن انجام بدهند و شکست می خورده اند. نوع معجزه یا معجزات هر پیامبری به شرایط دوران وی بستگی داشته است. مثلاً دوران حضرت صالح مردم کوه می تراشیده اند و در آن ساختمان می ساخته اند. به این خاطر معجزه وی شکافتن کوه و درآوردن شتر زنده از آن بوده است. دوران حضرت سلیمان عصر آهنگری و ریخته گری بوده است. به این خاطر یکی از معجزات حضرت سلیمان کار با آهن بوده است. وی آهن را بدون اینکه حرارت بدهد ذوب می کرده و بدون اینکه قالب ریزی کند اسباب و وسایل و قطعات ظریف و پیچیده می ساخته است (یعنی با دست آنها را شکل می داده است). موسی در دوران سحر زندگی می کرده است. و معجزات وی متناسب با کار ساحران بوده است. مثلاً چوب را ازدها می کرده یا از زمین چشمه جاری می کرده است. دوران حضرت عیسی عصر پزشکی بوده است. به این خاطر معجزات وی در کادر مسائل پزشکی بوده است. وی نابینا را با یک لمس بینا می کرده، و بیماری پرسی مادرزادی را با یک لمس شفا می داده، و مرده را زنده می کرده است. دوران حضرت محمد (که بعد از وی نیز شامل می شود) عصر علم و ادبیات بوده است. به این خاطر معجزه وی در زمینه علم و ادبیات بوده است. و اولین واژه ای که بر محمد نازل شده نیز واژه «اِقْرَأ» بوده است که فعل امر از قرائت است. قرائت در اصل بمعنی: "بترتیب چیدن و پیش رفتن" است. در معنی دوم خود از جمله بمعنی: "خواندن" بکار رفته است (که در خواندن

حروف و واژه ها بترتیب چیده می شوند). و قرائت نیز بطور ضمنی و تلویحی و توضیحی به معنی: "آموختن، مطالعه کن، با سواد شدن"، و مفاهیمی از این قبیل بکار رفته است (چنانکه در زبان فارسی نیز چنین است. یعنی وقتی می خواهیم به کسی بگوئیم: با سواد شو، با فرهنگ شو، بیاموز، تحصیل کن، و مواردی از این قبیل، می گوئیم بخوان!). بنابر این اولین واژه ای که به محمد وحی شده نیز مربوط به علم و ادبیات بوده است.

و "معجزه" بودن قرآن به این معنی است که کسی نمی تواند کتابی مانند آن بنویسد. یعنی علمی که در قرآن آمده ارتباطی به سواد خواندن و نوشتن داشتن یا نابغه بودن ندارد، که یک یا چند نفر با سواد یا نابغه بتوانند بنشینند و مانند آن بنویسند، بلکه علوم آن یا تلسکوپی است یا میکروسکوپی، یا برای رسیدن به آنها نیاز به فرستادن زیر دریائی در اعماق چند کیلومتری اقیانوسها است، یا نیاز به داشتن هواپیما و پرواز نمودن است، و یا سایر دستگاههای دیگر امروزی، و یا نیاز به داشتن انبوهی از اطلاعات علمی امروزی که غالباً با دستگاه و در آزمایشگاهها بدست آمده اند می باشد.

البته کمی از علمی که در رده نظریه پردازیهای بشر است نیز در قرآن وجود دارد که برای تصحیح اندیشه های مسلمانان و دور کردن آنها از نظریه های نادرست آن روز بوده است. ولی باز هم گفته شدن آنها از طرف قرآن و از طرف انسان دقیقاً یکی نیست. مثلاً کسی که گفت زمین به دور خورشید می گردد بر این مبنی این حرف را زد که با تلسکوپ دید که سیاره زهره بدور خورشید می گردد نه بدور زمین. و یا کسی که گفت خشکی های زمین از هم جدا

و دور شده بر این مبنی این نظر را داد که نقشه زمین را در دست داشت و دید که قاره ها تقریباً به هم منطبق هستند. ولی قرآن که در سوره زمر گفته زمین حرکت می کند یا خشکی های زمین از هم دور برده شده، هیچ زمینه ای برای گفتن آن در ۱۴۰۰ سال پیش وجود نداشته است.

به طور خلاصه ما در این تحقیق قصد داریم که به شما دوستان عزیز نشان دهیم که حرف هایی که در قرآن آمده است حقیقت دارد. و ما انسانها حال به این نتیجه رسیده ایم ، پس بیایید که به قرآن توجه کنیم . امیدوارم این تحقیق برای شما دوستان عزیز مفید باشد.

نحل ۸۰ و ۸۱

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَمِنْ اَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا اَتْنَا وَمَتَعَا اِلَىٰ حِينٍ (۸۰)

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّمَّا خَلَقَ ظِلًّا وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَ سَرَابِلَ تَقِيكُمْ بِاسِكْمِ كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ (۸۱)

اعراف ۲۶-۲۲

فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَت لَّهُمَا سَوْءَتَهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِّنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَن تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَاَقُلَّ لَكُمَا اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ اَعْدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۲)

قَالَ رَبِّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ (۲۳)

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِى الْاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَعَّ اِلَىٰ حِينٍ (۲۴)

قَالَ فِیْهَا تَحْيُوْنَ وَ فِیْهَا تَمُوْتُوْنَ وَ مِنْهَا تَخْرُجُوْنَ (۲۵)

يَبْنِىْ اٰدَمَ قَدْ اَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِى سَوْءَتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسِ التَّقْوٰى ذٰلِكَ خَيْرٌ ذٰلِكَ مِّنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ يَذَكَّرُوْنَ (۲۶)

بقره ۲۳۳

وَ الْوَالِدٰتُ يُرْضِعْنَ اَوْلَادَهُنَّ حَوْلِيْنَ كَامِلِيْنَ لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يُنِمَّ الرِّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُوْدِ لَهٗ رِزْقُهِنَّ وَ كِسُوْتُهُنَّ بِالْمَعْرُوْفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ اِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وِلْدَةٌ بِوِلْدِهَا وَ لَا مَوْلُوْدٌ لَهٗ بِوِلْدِهِ وَ عَلَى الْاُوْرٰثِ مِثْلُ ذٰلِكَ فَاِنْ اَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَ اِنْ اَرَدْتُمْ اَنْ تَسْتَرْضِعُوْا اَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِذَا سَلَّمْتُمْ مَّا اَتَيْتُم بِالْمَعْرُوْفِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ (۲۳۳)

مائده ۸۹

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللَّغْوِ فِى اٰیْمَانِكُمْ وَ لٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْاٰیْمَانَ فَكَفَّرْتَهُ اِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِيْنَ مِنْ اَوْسَطِ مَا تَطْعَمُوْنَ اَهْلِيْكُمْ اَوْ كِسُوْتُهُمْ اَوْ تَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ كَفَّرُهُ اٰیْمَانِكُمْ اِذَا حَلَفْتُمْ وَ اِحْفَظُوا اٰیْمَانَكُمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ اٰیٰتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۸۹)

نحل ۱۴

وَ هُوَ الَّذِى سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَا كَلُوْا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَةً تَلْبَسُوْنَهَا وَ تَرٰى الْفُلْكَ مَوَٰخِرَ فِیْهِ وَ لَتَبْتَغُوْا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ (۱۴)

فاطر ۱۲

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلُكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لَبَتَعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲)

فرقان ۵۰

وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰)

نبا ۱۰

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۰)

بقره ۱۸۷

أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَشِّرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَشِّرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسْجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِّلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷)

مزم ۱۰

وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا (۱۰)

مدثر ۱

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱)

كهف ۳۱

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسَنَتْ مَرْفَقًا (۳۱)

حج ۲۳

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَكُلُوا وَكُلُوا أَوْ لَبَسُوا فِيهَا حَرِيرًا (۲۳)

فاطر ۳۳

جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳)

دخان ۵۳

يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَبِّلِينَ (۵۳)

رحمن ۵۴

مُتَكَبِّرِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٌ (۵۴)

حج ۱۹:

هَذَا نِ حَصْمَانٍ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نَارٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمْ

الْحَمِيمِ (۱۹)

ابراهیم ۵۰

سَرَابِيلُهُمْ مِّنْ قَطْرِانٍ وَتَعَشَىٰ وَجُوهَهُمُ النَّارُ (۵۰)

نحل ۸۰ و ۸۱

در مفردات گفته : ((بیت )) به معنی ماورای آدمی در شب است ، چون وقتی می گویند فلانی در فلانجا بیتوته کرد معنایش اینست که یک شب در آنجا اقامت کرد، همچنانکه در باره روز می گویند ((ظل بالنهار)) آنگاه گاهی به مسکن هم بیت می گویند و جمع آن ، هم ((ابیات )) آمده و هم ((بیوت))، لیکن بیوت بیشتر در خانه ها و آیات بیشتر در شعر استعمال می شود. و نیز (راغب ) گفته کلمه بیت ، هم به خانه های سنگی اطلاق می شود، هم گلی ، هم پشمی ، و هم کرکی ، این بود مقدار حاجت ما از گفتار او.

و کلمه سکن به معنای هر چیزی است که انسان به وسیله آن سکونت یابد، و کلمه ((ظعن )) به معنای کوچ کردن و بر خلاف اقامت است و کلمه ((صوف )) پشم گوسفند را می گویند، و کلمه ((وبر)) پشم شتر را، همچنانکه موی انسان را ((شعر)) و نیز پشم بز را هم شعر می گویند، و ((اثاث )) به معنای متاع بسیار خانه است زیرا به یک قطعه از متاع خانه اثاث گفته نمی شود، در مجمع البیان می گوید اثاث جمعی است که واحد ندارد همچنانکه متاع نیز چنین است و متاع از اثاث عمومی تر است زیرا مطلق حوائج زندگی را هر چند مربوط به خانه نباشد متاع می گویند. و اینکه فرمود : ((والله جعل لكم من بیوتکم سکنا)) معنایش این است که خدا بعضی از بیوت شما را برای شما مایه سکونت قرار داد که در آن ساکن شوید زیرا بعضی از بیوت قابل سکونت نیست



مانند انبار هیزم ، ((و جعل لکم من جلود الانعام بیوتا)) یعنی از بعضی پوستها که همان پوست دباغی شده است برای شما خانه هایی قرار داد - که مقصود از آن قبه و خیمه است خانه هایی که : ((تستخفونها)) یعنی سبکش می شمارید و برای نقل و انتقالات خود اختصاص می دهید در : ((یوم ظعنکم)) روز کوچ کردنتان و ((یوم اقامتکم)) در روز اقامتتان که سفری ندارید .

و اینکه فرمود : ((و من اصوافها و اوبارها و اشعارها)) عطف است بر ((من جلودها)) و تقدیرش ((جعل لکم من اصوافها)) : خدا قرار داد برای شما از پشمهای آنها یعنی گوسفندان و ((اوبارها)) یعنی مال شتران و ((اشعارها)) یعنی مال برها ((اثاثا)) اثاثی که در خانه هایتان بکار ببرید و ((متاعا)) و متاعی که از آن بهره مند شوید ((الی حین)) البته این بهره مندی تا مدتی است محدود، بعضی گفته اند: این قید مدت محدود اشاره است به اینکه همه این نعمتها فانی و از بین رفتنی است ، پس عاقل نباید به خاطر اینها نعیم آخرت را از دست بدهد .

این دو ظرف ، یعنی ظرف ((لکم)) و ظرف ((مما خلق)) متعلقند به ((جعل)) و تعلیق ظلال بر ما خلق برای این است که خود ظلال (سایه ها) امری عدمی است و قابل خلق نیست ، مگر به تبع غیر خودش ، و در عین اینکه خودش عدمی است همین وجود تبعیش خود یکی از نعمتهای بزرگی است که خدای تعالی بر انسان و سایر حیوانات و حتی نباتات انعام کرده ، بطوری که نعمت بودن آن و استفاده انسان و حیوان و نبات از آن کمتر از استفاده اش از نور نیست ، زیرا اگر سایه نبود، یعنی سایه شب سایه درختان و سایه نباتها، و دائما نور و روشنی بود یک جاندار در روی زمین زنده نبود .

((و جعل لکم من الجبال اکنانا)) : کلمه ((کن)) به معنای چیزی است که با آن چیز دیگری پوشیده شود حتی پیراهن هم برای کسی که آن را پوشد کن است و مقصود از ((کن)) کوهها و غارها و دخمه های آن است . ((و جعل لکم سراویل تقیکم الحر)) - مقصود از ((سراویل)) ، پیراهنی است که شما را از گرما حفظ کند .

وجه اینکه درباره سراویل فرمود : ((شما را از گرما نگه می دارد)) و حفظ از سرما را ذکر نکرد در مجمع البیان گفته : اگر فرمود: شما را از گرما حفظ کند و نفرمود: از سرما، برای این بود که هر چیزی که آدمی را از گرما حفظ کند از سرما هم حفظ می کند و اگر خصوص گرما را ذکر کرد با اینکه همان چیز آدمی را از سرما بیشتر حفظ می کند برای این بود که مخاطبین به این خطاب اهالی گرمسیر حجاز بودند که احتیاجشان به حفظ از گرما بیشتر از چیزی بود که از سرما

حفظشان کند. (به نقل از عطاء)

آنگاه صاحب مجمع اضافه کرده است که عرب از دو چیز که ملازم همدند به ذکر یکی اکتفا می کرده اند چون از ذکر یکی از آن دو، دیگری هم فهمیده می شود چنانچه شاعر گفته: و ما ادری اذا یممت ارضا ارید الخیر ایهما یلینی یعنی نمی دانم وقتی بخوادم به امید خیر به دیاری سفر کنم کدامیک از ((آن دو)) برایم پیش می آید مقصود از آن دو خیر و شر است چون خیر را در کلام آورده بود به همان اکتفاء نمود (نقل از فراء)

و بعید هم نیست وجه دیگر اینکه حرارت را ذکر کرد و به ذکر آن اکتفاء نمود این باشد که: بشر اولی در مناطق گرم زمین زندگی می کرده و با شدت گرما بیشتر سر و کار داشته تا شدت سرما و لذا این طایفه را به اتخاذ پیراهن تذکر می دهد و این برای پرهیز از هوای نامساعدی است که با آن در تماسند و آن گرمای شدید است (و خدا داناتر است)(و سرابیل تقیکم باسکم)) - ظاهرا مراد از این ((سرابیل)) که از صدمه جنگ آدمی را نگه بدارد همانا زرهی است که از آهن و نظایر آن ساخته می شده.

((کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون)) - در این جمله برایشان اتمام نعمتهایی را که نام برده منت می گذارد و نتیجه ای که از این همه انعام منظور بود این بود که در برابر خدا تسلیم شوند آنهم با معرفت به اینکه ولی نعمتش در حقش کوتاهی نکرده بلکه نعمت را بر او تمام نموده جز تسلیم در برابر اراده منعمش و استکبار نورزیدن، انتظار و توقع نمی رود چون داند که منعمش جز خیر او را اراده نمی کند.

اعراف: ۲۶-۲۲

و سوسه های شیطانی در لباسهای دلپذیر

این آیات فصل دیگری از سرگذشت آدم را بیان میکنند، نخست میگوید: خداوند به آدم و همسرش (حواء) دستور داد که در بهشت سکونت اختیار کنند (و یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة).

از این جمله چنین استفاده می شود که آدم و حوا در بدو خلقت در بهشت نبودند، سپس به سوی بهشت راهنمایی شدند، و همانطور که در سوره بقره ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم یادآور شدیم، قرائن نشان می دهد که این بهشت، بهشت رستخیز نبوده بلکه همانطور که در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) نیز وارد شده است بهشت دنیا یعنی باغ سرسبز و خرمی از باغهای این جهان بوده که انواع نعمتهای پروردگار در آن فراهم بوده است.



در این هنگام ، نخستین تکلیف و امر و نهی پروردگار به این صورت ، صادر شد :  
شما از هر نقطه ای و از هر درختی از درختان بهشت که میخواهید تناول کنید، اما به این درخت  
معین نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود (فکلا من حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة  
فتكونا من الظالمين )

سپس شیطان که بر اثر سجده نکردن رانده در گاه خدا شده بود و تصمیم قاطع داشت تا آنجا که  
می تواند از آدم و فرزندانش انتقام بگیرد و در فریب آنان بکوشد، و نیز به خوبی میدانست که  
خوردن از درخت ممنوع ، باعث رانده شدن از بهشت خواهد شد، در صدد وسوسه آنان برآمد، و  
برای رسیدن به این مقصود،

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۱۶

انواع دامها را بر سر راه آنان گسترده!

نخست همانطور که قرآن می گوید به وسوسه کردن آنان مشغول شد، تا لباسهای اطاعت و بندگی  
خدا را از تن آنان بیرون کند، و عورت آنها که پنهان بود آشکار سازد) فوسوس لهما الشيطان  
لیبدی لهما ما وری عنهما من سوآتهما.

و برای رسیدن به این هدف ، بهترین راه را این دید که از عشق و علاقه ذاتی انسان به تکامل و  
ترقی و زندگی جاویدان ، استفاده کند و هم عذر و بهانه ای برای مخالفت فرمان خدا برای آنان  
بتراشد، لذا نخست به آدم و همسرش گفت : خداوند شما را از این درخت نهی نکرده جز اینکه  
اگر از آن بخورید یا فرشته خواهید شد و یا عمر جاویدان پیدا میکنید (و قال مانها کما ربکما عن  
هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین .

و به این ترتیب ، فرمان خدا را در نظر آنان به گونه دیگری جلوه داد، و این طور مجسم کرد که نه  
تنها خوردن از شجره ممنوعه زیانی ندارد، بلکه موجب عمر جاویدان و یا رسیدن به مقام و درجه  
فرشتگان خواهد شد.

شاهد این سخن جمله ای است که در سوره طه آیه ۱۲۰ از قول ابلیس میخوانیم یا آدم هل ادلک  
علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی ای آدم میخواهی ترا به زندگی جاویدان و فرمانروائی کهنگی  
ناپذیر راهنمایی کنم !؟

در روایتی که در تفسیر قمی از امام صادق (علیه السلام) و در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) از  
امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) نقل شده چنین میخوانیم که : شیطان به آدم گفت اگر

شما از این درخت ممنوع بخورید، هر دو فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می مانید، و گرنه شما را از بهشت بیرون می کنند! آدم با شنیدن این سخن در فکر فرو رفت، اما شیطان برای اینکه پنجه های

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۱۷

وسوسه خود را بیشتر و محکمتر در جان آدم و حوا فرو برد، سوگندهای شدیدی یاد کرد، که من خیرخواه شما هستم! (و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین).

آدم که هنوز تجربه کافی در زندگی نداشت، و گرفتار دامهای شیطان و خدعه و دروغ و نیرنگ نشده بود، و نمی توانست باور کند، کسی این چنین قسم دروغی یاد کند، و چنین دامهایی بر سر راه او بگذارد، سرانجام تسلیم فریب شیطان شد، و با ریسمان پوسیده مکر و خدعه او برای بدست آوردن آب حیات و ملک جاویدان، به چاه وسوسه های ابلیس فرو رفت و نه تنها آب حیات به دستش نیامد، بلکه در گرداب نافرمانی خدا افتاد، آنچنانکه قرآن آنرا در یک جمله خلاصه کرده، میگوید: به این ترتیب شیطان، آنها را فریب داد و با طناب خود آنها را در چاه فرو برد (فدلاهما بغرور).

با اینکه آدم می بایست، با توجه به سوابق دشمنی شیطان، و با علم و اطلاع از حکمت و رحمت واسعة خدا و محبت و مهربانی او، تمام وسوسه ها را نقش بر آب کرده، تسلیم شیطان نشود ولی هر چه بود واقع شد.

همینکه آدم و همسرش از آن درخت ممنوع چشیدند، بلافاصله لباسهایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار گشت (فلما ذاقا الشجره بدت لهما سوآتهما).

از جمله بالا به خوبی استفاده می شود که به مجرد چشیدن از میوه درخت ممنوع این عاقبت شوم به سراغ آنها آمد، و در حقیقت از لباس بهشتی که لباس کرامت و احترام خدا بود برهنه شدند.

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۱۸

از این آیه به خوبی استفاده می شود که آنها قبل از ارتکاب این خلاف برهنه نبودند بلکه پوششی داشتند که در قرآن، نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است، اما هر چه بوده است، نشانه ای برای شخصیت آدم و حوا و احترام آنها محسوب میشود که با نافرمانی از اندامشان فرو ریخته است.

در حالی که تورات ساختگی میگوید: آدم و حوا در آن موقع، کاملاً برهنه بودند ولی زشتی آنها درک نمی کردند، و هنگامی که از درخت ممنوع که درخت علم و دانش! بود خوردند چشم خردشان باز شد، و خود را برهنه دیدند و از زشتی این حالت آگاه شدند!

آدمی را که تورات معرفی می کند در واقع، آدم نبود! بلکه به قدری از علم و دانش دور بود که حتی برهنگی خود را تشخیص نمیداد، ولی آدمی را که قرآن معرفی می کند نه تنها از وضع خود با خبر بود بلکه از اسرار آفرینش (علم اسماء) نیز آگاهی داشت و معلم فرشتگان محسوب میشد و اگر شیطان توانست در او نفوذ کند نه به خاطر نادانی او بود بلکه از پاکی و صفای او سوء استفاده کرد.

شاهد این سخن آیه ۲۷ همین سوره است که میگوید: یا بنی آدم لا یفتنکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما:

ای فرزندان آدم! شیطان شما را فریب ندهد، آنچه‌انکه پدر و مادرتان را از بهشت، بیرون کرد، و لباس آنها را از تنشان جدا ساخت.

و اگر بعضی از نویسندگان اسلامی نوشته اند که آدم در آغاز برهنه بود در واقع اشتباهی است آشکار که بر اثر نوشته های تورات پیدا شده است!

به هر حال قرآن سپس میگوید: هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند بلافاصله از برگهای درختان بهشتی برای پوشیدن اندام خود، استفاده کردند

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۱۹

(و طفقاً یخصفان علیهما من ورق الجنة) .

و در این موقع از طرف خداوند ندا رسید که مگر من شما را از آن درخت نهی نکردم، مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شما است، چرا فرمان مرا به دست فراموشی سپردید و در این گرداب سقوط کردید؟

(و نادیهما ربهما ألم انهکما عن تلکما الشجرة و اقل لکما ان الشیطان لکما عدو مبین).

از مقایسه تعبیر این آیه با نخستین آیهای که به آدم و حوا اجازه سکونت در بهشت را میداد به خوبی استفاده می شود که آنها پس از این نافرمانی، چه اندازه از مقام قرب پروردگار دور شدند و حتی از درختان بهشتی نیز فاصله گرفتند، زیرا در آیه قبل هذه الشجرة (این درخت) که برای اشاره نزدیک است به کار رفته و در این آیه هم جمله نادى (ندا داد) که برای خطاب از دور است

آمده ، و هم کلمه تلکما که برای اشاره به دور میباشد ذکر شده.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد :

1- از جمله وسوس له (با توجه به کلمه لام که معمولا برای ثقع و فائده می آید) چنین استفاده

می شود که شیطان در وسوسه های خود، چهره خیرخواهی و دوستی آدم را به خود گرفت ، در

حالی که در جمله وسواس الیه چنین معنی وجود ندارد، بلکه تنها به معنی نفوذ مخفیانه در قلب

کسی است . و در هر حال نباید تصور کرد که وسوسه های شیطان هر چند قوی و نیرومند باشد از

انسان سلب اختیار می کند بلکه باز انسان می تواند با نیروی

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۰

خرد و ایمان در مقابل آن ایستادگی کند و به تعبیر دیگر وسوسه های شیطانی انسان را مجبور به کار خلاف نمیکند، بلکه نیروی اختیار همچنان باقی خواهد بود، اگر چه مقاومت در مقابل آن نیاز به پایداری و ایستادگی بیشتر و گاهی تحمل درد و رنج دارد، و در هر حال اینگونه وسوسه ها سلب مسئولیت از کسی نمیکند، همانطور که در مورد آدم نکرد، لذا ملاحظه میکنیم، با تمام عواملی که در برابر آدم به عنوان تشویق به نافرمانی خدا از طرف شیطان وجود داشت، خداوند او را مسئول عملش دانست و به ترتیبی که بعدا خواهد آمد، او را کیفر داد.

- 2 شجره ممنوعه چه درختی بوده است؟

در شش مورد از قرآن مجید اشاره به شجره ممنوعه شده است، بدون اینکه درباره کیفیت و یا نام آن سخنی به میان آید، ولی در منابع اسلامی دو نوع تفسیر برای آن آمده است، یکی تفسیر مادی که طبق معروف در روایات، گندم بوده است باید توجه داشت که عرب شجره را تنها به درخت اطلاق نمیکند، بلکه به بوته های گیاهان نیز شجره می گوید و لذا در قرآن مجید به بوته کدو

شجره اطلاق شده است و انبتنا علیه شجره من یقطين (صافات آیه 146)

و دیگری تفسیر معنوی که در روایات از آن تعبیر به شجره حسد شده است، زیرا طبق این روایات، آدم پس از ملاحظه مقام و موقعیت خود چنین تصور کرد که مقامی بالاتر از مقام او وجود نخواهد داشت، ولی خداوند او را به مقام جمعی از اولیاء از فرزندان او (پیامبر اسلام و خاندانش) آشنا ساخت، او حالتی شبیه به حسد پیدا کرد، و همین شجره ممنوعه بود که آدم مامور بود به آن نزدیک نشود.

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۱

در حقیقت طبق این روایات، آدم از دو درخت تناول کرد که یکی از مقام او پائین تر بود و او را به سوی جهان ماده می کشید و آن گندم بود، و دیگری درخت معنوی مقام جمعی از اولیاء خدا بود که از مقام و موقعیت او بالاتر قرار داشت و چون از دو جنبه از حد خود تجاوز کرد به آن سرنوشت گرفتار شد.

اما باید توجه داشت که این حسد از نوع حسد حرام نبوده و تنها یک احساس نفسانی بوده است، بی آنکه کمترین گامی بر طبق آن بردارد.

و با توجه به اینکه آیات قرآن چنانکه کرارا گفته ایم، دارای معانی مختلف است مانعی ندارد که

هر دو معنی از آیه اراده شود.

اتفاقا کلمه شجره در قرآن مجید در هر دو معنی به کار رفته است، گاهی در معنی درختان معمولی و مادی مثل و شجره تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن (مؤمنون - ۲۰) که اشاره به درخت زیتون است، و گاهی در شجره معنوی به کار رفته مانند والشجره الملعونه فی القرآن (اسراء - ۶۰)

که منظور از آن، جمعی از مشرکان یا یهود و یا اقوام طاغی دیگر همانند بنی امیه میباشد. البته مفسران احتمالات متعدد دیگری درباره شجره ممنوعه داده اند، ولی آنچه گفتیم از همه روشنتر است.

اما نکته ای که در اینجا باید یادآور شد (اگر چه در جلد اول تفسیر نیز اشاره کرده ایم) این است که در تورات ساختگی که امروز مورد قبول همه مسیحیان دنیا و یهود است، شجره ممنوعه به عنوان شجره علم و دانش و شجره حیات و زندگی معرفی شده است تورات میگوید: آدم قبل از آنکه از شجره علم و دانش بخورد علم و دانشی نداشت و حتی برهنگی خود را تشخیص نمیداد، و هنگامی که از آن خورد، و به معنی واقعی آدم گردید، از بهشت

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۲

رانده شد، از ترس اینکه مبادا از درخت حیات و زندگی نیز بخورد و همچون خدایان! حیات جاویدان پیدا کند!

و این از روشنترین قرائنی است که گواهی میدهد، تورات فعلی کتاب آسمانی نیست بلکه ساخته مغز بشر کم اطلاعی است که علم و دانش را برای آدم عیب می پندارد و آدم را به گناه علم و دانش مستحق رانده شدن از بهشت خدا می شمرد گویا بهشت جای افراد فهمیده نبود!

جالب اینکه دکتر ویلیام میلر که او را به عنوان مفسر برجسته و توانای انجیل (و به طور کلی عهدین) به شمار می آورند، در کتاب خود تحت عنوان مسیحیت چیست چنین می نویسد: شیطان به صورت مار داخل باغ شد و حواری را راضی کرد که از میوه آن درخت بخورد، سپس حوا آن را به آدم داد و آدم هم از آن میوه خورد، این عمل والدین اولیه ما تنها یک اشتباه معمولی، و یا خطائی از راه بینفکری نبود، بلکه عصیان عمدی بر ضد خالق بود، به عبارت دیگر آنها می خواستند، خدا شوند، آنها مایل نبودند مطیع اراده خدا گردند، بلکه میخواستند امیال خود را انجام دهند، نتیجه چه شد؟ خدا آنها را به شدت سرزنش نمود و از باغ بیرون راند تا در جهان پر درد و



رنج ، زندگی کنند.

این مفسر تورات و انجیل در حقیقت ، خواسته است شجره ممنوعه تورات را توجیه کند ولی بالاترین گناه یعنی ضدیت و جنگ با خدا را به آدم نسبت داده است . چه خوب بود به جای این گونه تفسیرها لااقل ، اعتراف به دستکاری در کتب به اصطلاح مقدسه می نمودند.

- 3 آیا آدم گناه کرد؟

از آنچه در بالا از کتب مقدس یهود و مسیحیان نقل کردیم ، چنین برمی آید

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۳

که آنها نه تنها معتقدند که آدم مرتکب گناه و معصیت شد، بلکه گناه او یک گناه معمولی نبود، یکنوع گناه سنگین و پرمسئولیت و حتی مبارزه با دستگاه ربوبیت از او سرزدا! ولی مدارک اسلامی اعم از عقل و نقل به ما میگوید:

هیچ پیامبری مرتکب گناه نمی شود، و مقام پیشوائی خلق به شخص گناهکار، واگذار نخواهد شد، و میدانیم که آدم از پیامبران الهی بود، بنابراین آنچه در این آیات ذکر شده مانند پاره‌های از تعبیرات دیگر که درباره سایر پیامبران در قرآن آمده است که نسبت عصیان به آنها داده شده، همگی به معنی عصیان نسبی و ترک اولی است ، نه گناه مطلق توضیح اینکه : گناه بر دو گونه است ، گناه مطلق و گناه نسبی ، گناه مطلق همان مخالفت نهی تحریمی و مخالفت با فرمان قطعی خداوند است و هر گونه ترک واجب و انجام حرام را شامل میشود .

اما گناه نسبی آن است که عمل غیر حرامی از شخص بزرگی سرزند، که با توجه به مقام و موقعیتش شایسته او نباشد، ممکن است گاهی انجام یک عمل مباح و حتی مستحب در خور مقام افراد بزرگ نباشد در این صورت انجام آن عمل ، گناه نسبی محسوب میشود، مثلاً اگر شخص با ایمان و ثروتمندی برای نجات فقیری از چنگال فقر، کمک بسیار مختصری کند، شک نیست که این کمک هر چند ناچیز باشد، کار حرامی نیست بلکه مستحب است ، ولی هر کس آن را بشنود مذمت میکند آنچنان که گوئی گناهی مرتکب شده است و این به خاطر آن است که از چنان انسان ثروتمند و با ایمانی انتظار بسیار بیشتری میرود .

به همین نسبت ، اعمالی که از بزرگان درگاه پروردگار سر میزند، با موقعیت ممتازشان سنجیده

میشود، و گاهی با مقایسه به آن کلمه عصیان و ذنب (گناه) بر آن اطلاق میگردد، فی المثل نمازی که ممکن است از

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۴

یک فرد عادی، نماز ممتازی باشد برای اولیای حق، گناه محسوب شود، زیرا یک لحظه غفلت در حال عبادت برای آنها شایسته نیست، بلکه باید با توجه به علم و تقوی و موقعیتشان به هنگام عبادت غرق در صفات جلال و جمال خدا باشند. سایر اعمال آنها غیر از عبادات نیز چنین است، و با توجه به موقعیت آنها سنجیده میشود، به همین دلیل اگر یک ترک اولی از آنها سرزند، مورد عتاب و سرزنش پروردگار قرار میگیرند (منظور از ترک اولی این است که انسان کار بهتر را رها کند و سراغ کار خوب یا مباحی برود)

در روایات اسلامی میخوانیم که گرفتاری یعقوب و کشیدن آنهمه زجر فراق فرزند، به خاطر آن بود که نیازمند روزه داری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه او آمد و او از کمک کردن به وی غفلت نمود و آن فقیر، گرسنه و دلشکسته بازگشت.

این کار اگر از یک فرد عادی سرزده بود، شاید آنقدر مهم نبود اما از یک پیامبر بزرگ الهی و رهبر امت آنچنان با اهمیت تلقی شد که مجازات بسیار شدیدی از طرف خداوند برای آن تعیین گردید. نهی آدم از شجره ممنوعه نیز یک نهی تحریمی نبود بلکه یک ترک اولی بود، ولی با توجه به موقعیت آدم با اهمیت تلقی شد و ارتکاب مخالفت با این نهی (هر چند نهی کراهتی بود) موجب چنان مؤاخذه و مجازاتی از طرف خدا گردید.

این احتمال نیز از طرف بعضی از مفسران داده شده است که نهی آدم از شجره ممنوعه نهی ارشادی بود، نه نهی مولوی توضیح اینکه گاهی خداوند از چیزی نهی می کند به عنوان اینکه صاحب اختیار انسان و مولای او است، و اطاعت فرمانش بر هر انسانی لازم است چنین نهی را نهی مولوی نامند، اما

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۵

گاهی از چیزی نهی میکند، تنها به خاطر این که به انسان بگوید ارتکاب این عمل اثر نامطلوبی برای او دارد، درست همانند نهی طیب از غذاهای مضر و زیانبخش، شک نیست اگر بیمار مخالفت دستور طیب را کند، نه توهینی به او کرده و نه مخالفتی با شخص او نموده است، بلکه

ارشاد و راهنمایی او را نادیده گرفته و خود را به زحمت انداخته است در مورد داستان آدم نیز خداوند به او فرموده بود که خوردن از شجره ممنوعه نتیجه اش بیرون رفتن از بهشت و افتادن در زحمت و رنج است ، این یک ارشاد است ، نه فرمان ، و به این ترتیب آدم تنها مخالفت نهی ارشادی کرد، نه عصیان و گناه واقعی .

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد زیرا نهی ارشادی ، احتیاج به آمرزش و غفران ندارد، در حالی که آدم - همانطور که در آیه بعد میخوانیم - از خداوند تقاضای غفران و آمرزش کرد، به علاوه دوران بهشت همانطور که در جلد اول در ذیل آیات مربوط به آدم گفتیم ، یک دوران تعلیماتی برای آدم محسوب میشد، دوران آشنائی با تکالیف و امر و نهی پروردگار، دوران شناختن دوست از دشمن و دوران دیدن نتیجه عصیان ، و مخالفت فرمان خدا، و قبول وسوسه های شیطان ، و میدانیم که نهی ارشادی در حقیقت تکلیف نیست و مسئولیت نمی آورد. در پایان این بحث یادآور میشویم که گرچه کلمه نهی و عصیان و غفران و ظلم ، همه در بدو نظر به معنی گناه مطلق و حقیقی و آثار آن است ولی با توجه به مساله عصمت انبیاء که با دلیل عقلی و نقلی ثابت شده ، تمام این تعبیرها، حمل بر گناه نسبی میشود، و این موضوع با توجه به عظمت مقام آدم و سایر انبیاء زیاد دور از ظاهر لفظ نیست .

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۶

آیه 25۲۳ -

آیه و ترجمه

قَالَ رَبِّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ (۲۳)  
قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۲۴)  
قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تَخْرَجُونَ (۲۵)

ترجمه:

- 23 گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

- 24 فرمود: (از مقام خویش فرود آئید در حالی که بعضی نسبت به بعضی دیگر دشمن خواهید بود) (شیطان دشمن شماست و شما دشمن او) و برای شما در زمین قرارگاه و وسیله بهره گیری تا زمانی خواهد بود.

- 25 فرمود: در آن (زمین) زنده میشوید، و در آن میمیرید و از آن (در رستاخیز) بیرون خواهید آمد.

#### تفسیر:

بازگشت آدم بسوی خدا

سرانجام هنگامی که آدم و حوا، به نقشه شیطانی ابلیس، واقف شدند و نتیجه کار خلاف خود را دیدند به فکر جبران گذشته افتادند و نخستین گام را اعتراف به ظلم و ستم بر خویشان، در پیشگاه خدا قرار دادند و گفتند: پروردگارا! ما بر خویشان ستم کردیم (قالا ربنا ظلمنا انفسنا). و اگر ما را نیامرزی و رحمت خود را شامل حال ما نکنی، از زیانکاران خواهیم بود (و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۷

و برای توبه و بازگشت به سوی خدا و اصلاح مفاسد نخستین گام این است که انسان از مرکب غرور و لجاجت پائین آید و به خطای خویش اعتراف کند، اعترافی سازنده و در مسیر تکامل. جالب اینکه به قدری در توبه و تقاضای عفو، ادب نشان میدهند که حتی نمیگویند خدایا ما را ببخش (اغفر لنا) بلکه میگویند اگر ما را نبخشی از زیانکاران خواهیم بود! شک نیست که هر گناه و نافرمانی پروردگار، ظلم و ستم بر خویشان است، زیرا همه برنامه ها و دستورات او همه در مسیر خیر و سعادت و پیشرفت انسان است، بنابراین هر گونه مخالفت با آن مخالفت با تکامل خویشان و سبب عقب ماندگی و سقوط خواهد بود، و آدم و حوا نیز اگر چه گناه نکردند، اما همین ترک اولی، آنها را از مقام والایشان فرود آورد. گرچه توبه خالصانه آدم و همسرش در پیشگاه خدا پذیرفته شد و همانطور که در سوره بقره آیه ۳۷ میخوانیم فتاب علیه (خداوند توبه آنها را پذیرفت) ولی به هر حال اثر وضعی آن عمل، دامانشان را گرفت، و دستور خارج شدن از بهشت به آنها داده شد، و فرمود: فرود آئید در حالی که شما با یکدیگر (انسان و شیطان) دشمن خواهید بود (قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو). و زمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره گیری شما خواهد بود (و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین). و نیز به آنها گوشزد کرد، که هم در زمین زندگی میکنید و هم در آن میمیرید، و از همان برای حساب در روز رستاخیز، برانگیخته خواهید شد

(قال فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون).

ظاهر این است که مخاطب در آیه قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو آدم

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۸

و حوا و شیطان همگی هستند، ولی در آیه بعد بعید نیست مخاطب تنها آدم و حوا باشند، زیرا آنها

هستند که از زمین برانگیخته میشوند

ماجرای آدم و دورنمای این جهان

گرچه بعضی از مفسران، که معمولاً تحت تاثیر افکار تند غربی قرار دارند، سعی کرده اند به

داستان آدم و همسرش، از آغاز تا پایان چهره تشبیه و مجاز و کنایه و به اصطلاح روز سمبولیک

بدهند و تمام بحثهای مربوط به این ماجرا را حمل بر خلاف ظاهر کرده، کنایه از مسائل معنوی

بگیرند، ولی شک نیست که ظاهر آیات حکایت از یک جریان واقعی و عینی می کند که برای

پدر و مادر نخستین ما واقع شد، و چون، در این داستان نکته ای وجود ندارد که نتوان آن را طبق

ظاهر تفسیر کرد، و با موازین عقلی سازگار نباشد، (تا قرینهای برای حمل بر معنی کنائی به دست

آید) دلیلی ندارد که ما ظاهر آیات را نپذیریم و بر معنی حقیقی خود حمل نکنیم.

ولی با این حال این جریان حسی و عینی می تواند اشاراتی به زندگی آینده نوع بشر در این جهان،

در برداشته باشد.

یعنی: در صحنه پرغوغای زندگی این جهان، انسانی که از نیروی خرد و غرائز سرکش ترکیب

شده، و هر کدام او را به سوئی میکشد، در برابر مدعیان دروغین که سوابق سوء آنها همچون

شیطان روشن است قرار دارد و آنها سعی دارند با وسوسه های مداوم خود، پرده بر روی عقل و

خرد او بیفکنند، و او را به امید آب به دنبال سراب در بیابان زندگی سرگردان سازند.

تسلیم شدن در برابر وسوسه های آنها، نخستین نتیجه اش فرو ریختن لباس تقوا از اندام آدمی و

آشکار شدن زشتیهای او است.

---

تفسیر نمونه جلد ۶ صفحه ۱۲۹

نتیجه دیگرش دوری از مقام قرب پروردگار و سقوط از مقام والای انسانیت و رانده شدن از

بهشت آرامش و امنیت و افتادن در سنگلاخهای زندگی و رنجهای حیات مادی میباشد.

در این موقع باز نیروی عقل می تواند به کمک او بشتابد، و به زودی به فکر جبران بیفتد، و او را به

درگاه خدا بفرستد تا با شجاعت و صراحت، به گناه خویش اعتراف کند، اعترافی سازنده و آگاهانه که نقطه عطفی در زندگی او محسوب شود. در این هنگام بار دیگر دست رحمت الهی به سوی او دراز میگردد و او را از سقوط همیشگی رهایی میبخشد اگر چه کم و بیش، گرفتار آثار تلخ وضعی گناه خود خواهد بود، ولی این ماجرا درس عبرتی برای او خواهد شد، و می تواند از این شکست پایه های پیروزی زندگی آینده خود را محکم کند و از این زیان سود سرشاری در آینده ببرد.

بقره ۲۳۳

هفت دستور درباره شیر دادن نوزادان این آیه که در واقع ادامه بحث های مربوط به مسائل از دواج و زناشویی

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۱۸۶

به سراغ یک مساله مهم، یعنی مساله (( رضاع )) ( شیر دادن ) و با تعبیراتی بسیار کوتاه و فشرده و در عین حال پر محتوا و آموزنده جزئیات این مساله را بازگو می کند.

1- نخست می گوید: مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند (( و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین )).

(( والدات )) جمع (( والده ))، در لغت عرب به معنی مادر است، ولی (( ام )) معنی وسیعتری دارد که گاه به مادر یا مادر مادر، و گاه به ریشه و اساس هر چیزی اطلاق می شود.

در این بخش از آیه، حق شیر دادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده، و او است که می تواند در این مدت از فرزند خود نگاهداری کند و به اصطلاح حق حضانت در این مدت از آن مادر است، هر چند ولایت بر اطفال صغیر به عهده پدر گذاشته شده است، اما از آنجا که تغذیه

جسم و جان نوزاد در این مدت با شیر و عواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد این حق به مادر داده شده، علاوه بر این عواطف مادر نیز باید رعایت شود، زیرا او نمی تواند آغوش خود را در چنین لحظات حساسی از کودکش خالی ببیند و در برابر وضع نوزادش بی تفاوت باشد، بنابراین قرار دادن حق حضانت و نگاهداری و شیر دادن برای مادر یک نوع حق دو جانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است و هم مادر، و تعبیر (( اولادهن )) ( فرزندان ) اشاره لطیفی به این مطلب است.

گر چه ظاهر این جمله مطلق است، و زنان مطلقه و غیر مطلقه را شامل می شود، ولی جمله های



بعد نشان می دهد که این آیه به زنان مطلقه نظر دارد هر چند مادران دیگر نیز از چنین حقی برخوردارند، اما در صورت نبودن جدائی و طلاق، عملاً اثر ندارد.  
- 2 سپس می افزایش)) این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند ((لمن اراد ان یتم الرضاعة)).

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه 187

یعنی مدت شیر دادن طفل لازم نیست، همواره دو سال باشد، دو سال برای کسی است که می خواهد شیر دادن را کامل کند، ولی مادران حق دارند با توجه به وضع نوزاد و رعایت سلامت او این مدت را کمتر کنند.

در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده دوران کامل شیرخوارگی دو سال، و کمتر از آن، بیست و یک ماه معرفی شده است.

بعید نیست این معنی از ضمیمه کردن آیه فوق با آیه و جمله و فصاله ثلثون شهرا: بارداری او و از شیر گرفتنش، سی ماه است نیز استفاده شود، زیرا می دانیم معمولاً دوران بارداری نه ماه است و هر گاه آن را از سی ماه کم کنیم بیست و یک ماه باقی میماند که مدت معمولی شیر دادن خواهد بود، بلکه با توجه به اینکه آنچه در سوره احقاف آمده نیز به صورت الزامی است، مادران حق دارند با در نظر گرفتن، مصلحت و سلامت نوزاد، مدت شیرخوارگی را از بیست و یک ماه نیز کمتر کنند.

3- هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس در دوران شیر دادن بر عهده پدر نوزاد است تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد لذا در ادامه آیه می فرماید)) :و بر آن کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است، خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته بپردازد ((و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف)).

در اینجا تعبیر به)) المولود له)) (کسی که فرزند برای او متولد شده) به جای تعبیر به)) اب - والد)) (پدر) قابل توجه است، گوئی می خواهد عواطف پدر را در راه انجام وظیفه مزبور، بسیج کند، یعنی اگر هزینه کودک و مادرش در این موقع بر عهده

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه 188

مرد گذارده شده به خاطر این است که فرزند او و میوه دل او است، نه یک فرد بیگانه. (توصیف به)) (معروف) ((به طور شایسته) نشان می دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر، باید آنچه شایسته و متعارف و مناسب حال او است را در نظر بگیرند، نه سختگیری کنند و نه اسراف.

و برای توضیح بیشتر می فرماید)) هیچ کس موظف نیست بیش از مقدار توانائی خود را انجام دهد)) ((لا تکلف نفس الا وسعها)).

بنابراین هر پدری به اندازه توانائی خود وظیفه دارد، بعضی این جمله را به منزله علت برای اصل حکم دانسته اند، و بعضی به عنوان تفسیر حکم سابق، (و هر دو در نتیجه یکی است). - 4سپس به بیان حکم مهم دیگری پرداخته، می فرماید)) نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق دارد به کودک ضرر زند، و نه پدر ((به خاطر اختلاف با مادر)) (لا تضار والدۀ بولدها و لا مولود له بولده).

یعنی، هیچ یک از این دو حق ندارند سرنوشت کودک را وجه المصالحه اختلافات خویش قرار دهند، و بر جسم و روح نوزاد، ضربه وارد کنند. مردان نباید حق حضانت و نگاهداری مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال کنند، که زیانش به فرزند رسد و مادران نیز نباید از این حق شانه خالی کرده و به بهانه های گوناگون از شیر دادن کودک خودداری کرده یا پدر را از دیدار فرزندش محروم سازند. این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور آن است که نه پدر می تواند حق زناشویی زن را به خاطر ترس از باردار شدن و در نتیجه زیان دیدن شیر خوار، سلب کند، و نه مادر می تواند شوهر را از این حق به همین دلیل باز دارد.

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه 189

ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

تعبیر به)) ولدها ((و)) ولده ((نیز برای تشویق پدران و مادران به رعایت حال کودکان شیر خوار است، به اضافه نشان می دهد که نوزاد متعلق به هر دو می باشد، نه مطابق رسوم جاهلیت که فرزند را فقط متعلق به پدر می دانستند و برای مادر هیچ سهمی قائل نبودند.

- 5سپس به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می پردازد، می فرماید)) نو بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد)) ((و علی الوارث مثل ذلک)).

یعنی : آنها باید نیازهای مادر را در دورانی که به کودک شیر می دهد تامین کنند - در اینجا بعضی احتمالات دیگر در تفسیر آیه داده شده که ضعیف به نظر می رسد.

6- کدر ادامه آیه ، سخن از مساله باز داشتن کودک از شیر به میان آمده و اختیار آن را به پدر و مادر وا گذاشته ، هر چند در جمله های سابق زمانی برای شیر دادن کودک تعیین شده بود، ولی پدر و مادر با توجه به وضع جسمی و روحی او، و توافق با یکدیگر می توانند کودک را در هر موقع مناسب از شیر باز دارند، می فرماید)) :اگر آن دو با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند کودک را (زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه ) از شیر باز گیرند گناهی بر آنها نیست ) (( فان ارادا فصالا عن تراض منهما و تشاور فلا جناح علیهما).

در واقع پدر و مادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند و با هم فکری و توافق و به تعبیر قرآن تراضی و تشاور، برای باز گرفتن کودک از شیر برنامه ای تنظیم کنند، و در این کار از کشمکش و مشاجره و پرداختن به مصالح خود و پایمال کردن مصالح کودک به پرهیزند.

7- گاه می شود که مادر از حق خود در مورد شیر دادن و حضانت و

---

#### تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه 190

نگاهداری فرزند خود داری می کند و یا به راستی مانعی برای او پیش می آید، در این صورت باید راه چاره ای اندیشید و لذا در ادامه آیه می فرماید)) :اگر (با عدم توانائی یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست ، هر گاه حق گذشته مادر را بطور شایسته بپردازید ) ((و ان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آیتیم بالمعروف).

در تفسیر جمله)) اذا سلمتم ما آیتیم بالمعروف (( ، نظرات گوناگونی از سوی مفسران اظهار شده ، گروهی تفسیر بالا را پذیرفته اند که انتخاب دایه به جای مادر، پس از رضایت طرفین ، بی مانع است مشروط بر اینکه این امر سبب از بین رفتن حقوق مادر، نسبت به گذشته نشود، بلکه حق او نسبت به مدتی که شیر می دهد طبق عادت پرداخته شود.

در حالی که بعضی آن را ناظر به حق دایه دانسته اند و گفته اند باید حق او طبق عرف عادت پرداخت شود، بعضی نیز گفته اند منظور از این جمله توافق پدر و مادر در مساله انتخاب دایه است .

و بنابراین تاکید می شود بر جمله قبل ، ولی این تفسیر ضعیف به نظر می رسد و صحیحتر همان

تفسیر اول و دوم می باشد و مرحوم طبرسی تفسیر اول را ترجیح داده است.  
و در پایان آیه به همگان هشدار می دهد که (( تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید بینا است )) ( و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر. ).  
مبادا کشمکش میان مرد و زن ، روح انتقامجویی را در آنها زنده کند و سرنوشت یکدیگر و یا کودکان مظلوم را به خطر اندازند، همه باید بدانند خدا دقیقاً مراقب اعمال آنها است.  
این احکام دقیق و حساب شده و هشدارهای آمیخته به آن به خوبی نشان می دهد که اسلام تا چه حد برای حقوق کودکان و همچنین مادران اهمیت قائل

---

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه 191

شده است و رعایت حد اکثر عدالت را در این زمینه سفارش می کند، آری اسلام بر خلاف آنچه در دنیای ستمکاران وجود دارد که حقوق ضعیفان همیشه پایمال می شود، حد اکثر اهمیت را به حفظ حقوق آنان داده است.

## نحل ۱۴

این آیات به سراغ بخش مهم دیگری از نعمتهای بی پایان خداوند در مورد انسانها می رود و نخست از دریاها که منبع بسیار مهم حیات و زندگی است آغاز می کند و می گوید:  
((و او کسی است که دریاها را برای شما تسخیر کرد و به خدمت شما گمارد)) ((و هو الذی سخر البحر)).

می دانیم قسمت عمده روی زمین را دریاها تشکیل می دهند، و نیز می دانیم نخستین جوانه حیات در دریاها آشکار شده ، و هم اکنون نیز دریا منبع مهمی برای ادامه حیات انسان و همه موجودات روی زمین است ، و قرار دادن آن در خدمت بشر یکی از نعمتهای بزرگ خدا است:  
سپس به سه قسمت از منافع دریاها اشاره کرده می فرماید:

((تا از آن گوشت تازه بخورید)) ((لتاكلوا منه لحما طریبا)).  
گوشتی که زحمت پرورش آنرا نکشیده اید تنها دست قدرت خدا آنرا در دل اقیانوسها پرورش داده و رایگان در اختیارتان گذارده است.

مخصوصا تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت ، با توجه به اینکه در آن عصر و زمان از یک جهت ، و در عصر و زمان ما از جهت دیگر، گوشتهای کهنه فراوان بوده و هست ، اهمیت این نعمت را آشکارتر می سازد، و هم اهمیت تغذیه از گوشت تازه را .

## فاطر ۱۲

و به هر حال مرحله)) زوجیت (( مرحله تداوم نسل انسان و تکثیر مثل او است ، و اینکه بعضی احتمال داده اند)) ازواج (( در اینجا به معنی)) اصناف (( و یا)) روح و جسم (( و مانند آن است بسیار بعید به نظر می رسد.

سپس وارد چهارمین و پنجمین مرحله حیات انسان شده ، موضوع بارداری مادران و وضع حمل آنها را پیش کشیده ، می گوید)) :هیچ جنس مادهای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم پروردگار)) ((و ما تحمل من انثی و لا تضع الا بعلمه)).  
آری مسأله)) بارداری (( و تحولات و دگرگونیهای بسیار عجیب و پیچیده جنین ، سپس رسیدن به مرحله وضع حمل و دگرگونیهای شگفت انگیزی که در آن لحظه حساس و بحرانی به مادران از یکسو، و به جنین از سوی دیگر دست می دهد، به قدری ظریف و دقیق است که جز به اتکای علم بی پایان خداوند امکان پذیر نیست که اگر نظام حاکم بر آن سر سوزنی اختلال یابد برنامه

حمل یا وضع حمل دچار آشفتگی و یا اختلال می گردد، و به فساد و تباهی می کشد. این پنج مرحله از زندگی انسان هر یک از دیگری عجیبتر و شگفت آورتر است. خاک بیجان و مرده کجا و انسان زنده عاقل و هوشیار و پرابتکار کجا؟! نطفه بی ارزش که از چند قطره آب متعفن تشکیل شده کجا و انسانی رشید و زیبا و مجهز به حواس مختلف و دستگاههای گوناگون کجا!؟!

از این مرحله که بگذریم مسأله تقسیم نوع انسان به دو جنس (( مذکر ((و)) مؤنث (( با تفاوتهای فراوان در جسم و جان ، و مسائل فیزیولوژیکی به میان می آید که از همان آغاز انعقاد نطفه ، راه خود را از یکدیگر جدا کرده و هر کدام .  
فرقان ۵۰:

این جمله را می فرمود: الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بعد از مرگ زنده کرد و حیات نوین بخشید، و سرانجام به سوی او محشور خواهیم شد.

و برآستی روشنائی روز از نظر روح و جسم انسان ، حرکت آفرین است همانگونه که تاریکی ، خواب آور و آرامبخش است. در جهان طبیعت نیز به هنگام درخشش اولین اشعه خورشید جنب و جوش عظیمی همه موجودات زنده را فرا می گیرد، رستاخیزی در میان آنها بر پا می شود و هر یک به دنبال برنامه خویش به حرکت در می آیند، و حتی گیاهان نیز در برابر نور به سرعت تنفس و تغذیه و رشد و نمو می کنند، در حالی که با غروب آفتاب گوئی شیپور خاموشی در سراسر جهان طبعیت زده می شود، پرندگان به لانه ها باز می گردند و موجودات زنده به استراحت و خواب می پردازند، حتی گیاهان در نوعی خواب فرو می روند.

بعد از بیان این مواهب عظیم که از اساسی ترین پایه های زندگی انسانها است به موهبت بسیار مهم دیگری پرداخته می فرماید: او کسی است که بادها را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد، و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم (و هو الذی ارسل الریاح بشری بین یدی رحمته و انزلنا من السماء ماء طهورا).

نقش بادها به عنوان پیش قراولان نزول رحمت الهی بر کسی پوشیده نیست چرا که اگر آنها نبودند هرگز قطره بارانی بر سرزمین خشکی نمی بارید، درست است که تابش آفتاب ، آب دریاها را تبخیر کرده به بالا می فرستد و تراکم این بخارها در قشر سرد بالای هوا تشکیل ابرهای باران را



می دهد، ولی اگر بادهای این ابرهای پر بار را از بالای اقیانوسها به سوی زمینها خشک نرانند، بار دیگر ابرها

نبا ۱۰

((سبات)) (از ماده سبت (بر وزن وقت) در اصل به معنی قطع نمودن است، و سپس به معنی تعطیل کار به منظور استراحت آمده، و اینکه)) روز شنبه ((در لغت عرب)) یوم السبت ((نامیده شده، به خاطر آن است که این نامگذاری متاثر از برنامه های یهود بوده که روز شنبه را روز تعطیلی می دانستند.

تعبیر به)) سبات ((اشاره لطیفی به تعطیل قسمتهای قابل توجهی از فعالیتهای جسمی و روحی انسان در حال خواب است، و همین تعطیل موقت سبب استراحت و بازسازی اعضای فرسوده، و تقویت روح و جسم، و تجدید نشاط انسان، و رفع هرگونه خستگی و ناراحتی، و بالاخره آمادگی برای تجدید فعالیت می شود.

با اینکه یک سوم زندگی انسان را)) خواب ((فرا گرفته، و همیشه انسان با این مسأله مواجه بوده، هنوز اسرار خواب به خوبی شناخته نشده است، و حتی اینکه چه عامل سبب می شود که در لحظه معینی بخشی از فعالیتهای مغزی از کار بیفتند، و سپس پلک چشمها بر هم آمده، و تمام اعضای تن در سکون و سکوت فرو رود، هنوز به درستی روشن نیست!

ولی این مسأله روشن است که خواب نقش عظیمی در سلامت انسان دارد، و به همین دلیل پزشکان روانی تلاش می کنند که خواب بیماران خود را به صورت عادی تنظیم کنند، چرا که بدون آن، تعادل روانی آن ممکن نیست.

افرادی که به صورت طبیعی نمی خوابند افرادی پژمرده، عصبانی، افسرده، غمگین و ناراحتند، و به عکس کسانی که از خواب معتدلی بهره مندند به هنگامی که بیدار می شوند نشاط و توان فوق العاده ای در خود می بینند.

مطالعه بعد از یک خواب آرام بخش بسیار سریع پیش می رود، و کارهای فکری و جسمی بعد از چنین خوابی همیشه قرین موفقیت است، و اینها همه بیانگر نقش پر اهمیت خواب در زندگی انسان است.

کمتراشکنجه ای برای انسان به اندازه)) بی خوابی اجباری و اضطراری))

بقره ۱۸۷ :

توسعه ای در حکم روزه

چنانکه در شاعن نزول خواندیم در آغاز اسلام آمیزش با همسران در شب و روز ماه رمضان مطلقاً ممنوع بود، و همچنین خوردن و آشامیدن پس از خواب

---

تفسیر نمونه ، جلد ۱، صفحه ۶۵۰

و این شاید آزمایشی بود برای مسلمین و هم برای آماده ساختن آنها نسبت به پذیرش احکام روزه

آیه مورد بحث که شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است نخست در قسمت اول می گوید در شبهای ماه روزه آمیزش جنسی با همسرانتان برای شما حلال شده است (احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نساءکم).

سپس به فلسفه این موضوع پرداخته ، می گوید: زنان لباس شما هستند و شما لباس آنها هن لباس لکم و انتم لباس لهن).

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیاء به بدن حفظ می کند، و از سوی

دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی ، این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است.

دو همسر یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند وسیله راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می شود.

این تعبیر نهایت ارتباط معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها را به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این

زمینه کاملاً روشن می سازد، زیرا همان تعبیر که درباره مردان آمده درباره زنان هم آمده است

بدون هیچ تغییر.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می گوید: خداوند می دانست که شما به

خویشتن خیانت می کردید (و این عمل را که ممنوع بود بعضاً انجام می دادید) خدا بر شما توبه

کرد، و شما را بخشید (علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم).

آری برای اینکه شما آلوده گناه بیشتر نشوید خدا به لطف و رحمتش این

---

تفسیر نمونه ، جلد ۱، صفحه ۶۵۱

برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست.  
اکنون که چنین است با آنها آمیزش کنید و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته طلب نمائید (فالان باشروهن و ابتغوا ما كتب الله لكم).  
مسلم این امر به معنی وجوب نیست بلکه اجازه ای است بعد از ممنوعیت که در اصطلاح اصولیون امر عقیب حظر نامیده می شود و دلیل بر جواز است

جمله و ابتغوا ما كتب الله لكم اشاره به این است که استفاده از این توسعه و تخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل است، هیچ مانعی ندارد.  
سپس به بیان دومین حکم می پردازد و می گوید بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد (و کلوا و اشربوا حتی یتبین لكم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر).

به این ترتیب مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنیها و نوشیدنیها استفاده کنند، اما به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند.

بعد به بیان سومین حکم پرداخته می گوید سپس روزه را تا شب تکمیل کنید (ثم اتموا الصیام الی اللیل).

این جمله تاء کیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در روزها برای روزه داران، و نیز نشان دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می شود. سرانجام به چهارمین و آخرین حکم پرداخته می گوید: هنگامی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید (ولا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد).

بیان این حکم مانند استثنائی است برای حکم گذشته زیرا به هنگام اعتکاف که حد اقل مدت آن سه روز است روزه می گیرند اما در این مدت نه در روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

---

تفسیر نمونه، جلد ۱، صفحه 652

در پایان آیه، اشاره به تمام احکام گذشته کرده چنین می گوید: اینها مرزهای الهی است به آن نزدیک نشوید (تلك حدود الله فلا تقربوها) زیرا نزدیک شدن به مرز و سوسه انگیز است، و گاه سبب می شود که انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری این چنین خداوند آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید پرهیزگاری پیشه کنند  
(كذلك يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون).

مزمل ۱

کلمه ((مزمل)) - با تشدید زاء و تشدید میم - در اصل ((متزمل)) بوده ، اسم فاعل از باب تفاعل  
(تزمّل) است ، و معنایش لفافه به خود پیچیده است . کسی که جامه یا چیزی به خود می پیچد تا  
بخوابد یا مثلاً سرما را دفع کند، آن را ((مزمل)) می گویند، و از ظاهر این جمله بر می آید در آن  
ساعتی که این سوره نازل می شده آن جناب جامه ای را به خود پیچیده بوده ، از این جهت به  
((مزمل)) مورد خطاب قرار گرفته .

این را بدان جهت گفتیم که کسانی خیال نکنند این خطاب جنبه توییح و یا تحسین دارد، بله ممکن  
است از سیاق آیات استفاده شود که گویا آن جناب در مقابل دعوتش مورد استهزا و اذیت قرار  
گرفته ، و برای خاطر خدا اندوهناک شده ، و برای دفع غم و اندوه خود جامه ای به خود پیچیده  
تا لحظه ای استراحت کند، در این هنگام خطاب شده که ای جامه به خود پیچیده بر خیز، نماز  
شب بخوان و در برابر آنچه به تو می گویند صبر کن ، همانطور که به عموم مسلمانان سفارش  
کرده برای مقاوم شدن در برابر ناملازمات از صبر و نماز کمک بخواهند، ((استعینوا بالصبر و  
الصلوه)) با این دستور به آن جناب فهمانده که باید خود را در مقابل اندوه های بزرگتر و مصائب  
تلخ به وسیله نماز و صبر مقاوم سازد، نه به وسیله پیچیدن جامه و خوابیدن .

بعضی آیه را چنین معنا کرده اند: ای کسی که با مشقت و دشواری نبوت متزمل شده ای ، یعنی  
متحمل دشواریهای این مقام گشته ای . و لیکن از جهت لفظ هیچ دلیلی در آیه بر این معنا نیست .  
کلمه ((مدثر)) - با تشدید دال و تشدید ثاء - در اصل ((متدثر)) بوده ، که از مصدر تدثر مشتق  
شده ،

ترجمه تفسیر المیزان جلد ۲۰ صفحه ۱۲۴

و معنایش پیچیدن جامه و پتو و امثال آن به خود در هنگام خواب است ، و خطاب در این جمله به  
رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، که در چنین حالی بوده ، و لذا به همان حالی که  
داشته یعنی پتو به خود پیچیده مورد خطاب قرار گرفته ، تا ملاحظت را برساند، نظیر جمله ((یا ایها  
المزمل)) که این انس و ملاطفت را می رساند .

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از ((تدثر)) جامه نبوت به تن پوشیدن آن جناب است ، نه جامه ظاهری ، و در حقیقت در این تعبیر نبوت تشبیه به لباس شده ، که صاحبش را می آراید و زینت می دهد.

بعضی دیگر گفته اند: مراد از آن گوشه گیری و غیبت آن جناب از انظار مردم است ، چون در ایامی که مورد این خطاب قرار می گرفت در غار حرا زندگی می کرد. بعضی دیگر گفته اند: مراد از آن استراحت و فراغت است ، گویا به آن جناب خطاب فرموده : هان ای کسی که فارغ و بی خیال استراحت کرده ای ! زمان فراغت و راحت تمام شد، و اینک زمان دشواریهای تکالیف و رنج هدایت مردم رسیده است. اینها که ذکر شد وجوهی است که هر چند در جای خود درست و بی اشکال است ، اما آنچه از عبارت مورد بحث به ذهن می آید همان معنای اول است.

کھف ۳۱

هنگامی که تقاضای آب می کنند آبی برای آنها می آورند همچون فلز گداخته ! که اگر نزدیک صورت شود صورتها را بریان می کند ! ((وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه)).

((چه بد نوشیدنی است))؟! ((بئس الشراب))!

((و دوزخ چه بد جایگاه محل اجتماعی است))؟!!

رحمن ۵۴:

بطائن ((جمع)) بطانه ((به معنی آستر است و)) استبرق ((به معنی حریر ضخیم است.

جالب توجه اینکه : در اینجا گرانبهترین پارچه ای که در دنیا تصور می شود آستر این فرشها ذکر شده ، اشاره به اینکه قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و جذابیت در وصف نمی گنجد، چرا که معمولا در دنیا آستر را به خاطر اینکه ظاهر نمی شود از جنس کم اهمیتی تهیه می کنند، و به این ترتیب کم اهمیت ترین جنسهای آن جهان پرارزشترین جنس این جهان است ، اکنون باید فکر کرد که متاع پر ارزش آن چگونه است.

قدر مسلم این است که مواهب الهی در سرای دیگر چیزی نیست که در الفاظ ما بگنجد، و یا حتی قدرت تصور آنرا داشته باشیم ، تنها شبی از دور، در لابلای این گونه آیات پر معنی برای ما تجلی می کند.

این نکته نیز قابل توجه است که در آیات دیگر قرآن می خوانیم که بهشتیان بر)) ارائک ((  
(تختهای سایبان دار) و)) سریر)) (تختهای بدون سایبان) تکیه می کنند، اما در اینجا می گوید:  
تکیه بر فرشها دارند، ممکن است اینها همه به خاطر تنوع در لذات بهشتی باشد که گاهی بر آن و  
گاهی بر این تکیه می زنند و نیز ممکن است این فرشهای گرانبها را بر آن تختها بگسترانند، و یا  
اشاره به مسائل مهمتری است که درک آن برای ما ساکنان دنیا ممکن نیست.

و بالاخره در پنجمین نعمت به چگونگی نعمتهای این باغ بهشتی اشاره کرده می گوید)) :میوه  
های رسیده این دو بهشت در دسترس است)) (( و جنی الجنتین دان)).  
آری زحمتی که معمولا در چیدن میوه های دنیا وجود دارد در آنجا به هیچوجه نیست.  
ابراهیم ۵۰:

((کلمه)) سربال (( جمع)) سربال (( است که به معنای پیراهن می باشد. و کلمه قطران چیزی  
سیاه رنگ و بدبو است که به شتران می مالند، و در قیامت آن قدر بر بدن مجرمین می مالند که  
مانند پیراهن بدنشان را پوشاند. و کلمه)) تغشی (( از)) غشاوه - (( به فتح غین - به معنای  
پوشیدن می باشد. وقتی گفته می شود)) :غشی، یغشی، غشاوه (( یعنی آن را پوشانید و در لفافه  
پیچید، و معنای این دو آیه روشن است.

حج ۱۹

اشاره با کلمه)) هذان (( به دو طایفه ای است که جمله)) ان الله یفصل بینهم یوم القیمه (( و  
جمله بعدی اش)) : و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب)) بر آن دو دلالت می کرد.  
تمامی مذاهب مختلف به دو دسته)) : محق))، ((مبطل)) منقسمند و همه اختلافاتشان به اختلاف  
در ربوبیت خدا بر می گردد

و از اینکه اختلاف کنندگان بشر را با اینکه ادیان آنان و مذاهبشان بسیار است، منحصر در دو  
طایفه کرده فهمیده می شود که برگشت تمامی ادیان مختلف به دو طایفه است، یکی حق و یکی  
باطل، چون اگر این دو جامع را در نظر بگیریم، به هیچ معنای دیگری نمی توانیم مذاهب مختلف  
عالم را در تحت آن معنا دو تا کنیم. و محق و مبطل در عالم دو طایفه هستند در مقابل هم، یکی  
به حق ایمان دارد و دیگری به آن کفر می ورزد. پس طوائف مذکور در آیه هم، با همه اختلافی  
که در اقوال آنان است منحصر در دو خصمند، و با اینکه دو خصم هستند، اقوال مختلفی بیشتر از



دو تا دارند. بنابراین خوب می توان فهمید که تعبیر (( خصمان اختصموا )) چقدر جالب و پر معنا است. از یک طرف اهل خصومت را تشبیه آورده ،

ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۴ صفحه ۵۰۹

و از سوی دیگر خصومتشان را به صورت جمع تعبیر کرده ، و آنگاه خصومتشان را در بارها پروردگارشان دانسته و فهمانده که اختلافشان در وصف ربوبیت خدای تعالی بوده ، و در نتیجه فهمانده است که برگشت تمامی اختلافات مذاهب هر قدر هم که زیاد باشند در یک مسأله است ، و آن وصف ربوبیت خدا است. پاره ای رب خود را به اسماء و صفاتی توصیف می کنند که او مستحق و سزاوار آنها است و هم افعالی به او نسبت می دهند که لایق ساحت اوست ، و به آن اوصافی که گفتیم ایمان دارند . اینها اهل حقند، و بر طبق همین اوصاف ، و آنچه آن اوصاف اقتضاء دارند عمل می کنند، و در نتیجه اعمالشان جز صالحات چیزی نیست.

پاره ای دیگر او را به آنچه از اسماء و صفات که مستحق و سزاوار است توصیف نمی کنند، مثلاً برای او شریک یا فرزند قائل می شوند و در نتیجه وحدانیت او را منکر می گردند، و یا صنع و ایجاد عالم را به طبیعت و یا دهر نسبت می دهند، و یا منکر رسالت و نبوت ، و یا رسالت بعضی از رسل ، و یا منکر یکی از ضروریات دین حق می شوند، و در نتیجه به حق کفر می ورزند و آن را می پوشانند،) چون کفر همان پوشاندن حق است ،) و این کافر و آن مؤمن به آن معنایی که گفتیم عبارتند از)) خصمان))

آنگاه شروع کرده ، در بیان کیفر و سزای آن دو خصم ، و عاقبت امر هر یک از آن دو، و نخست کیفر کفار را بیان نموده ، می فرماید)) فالذین کفروا قطعت لهم ثياب من نار یصب من فوق روسهم الحميم)) یعنی برای کفار لباس از آتش می برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می ریزند.